

غیرعادلانه ، و در مورد دوم با بکار گرفتن تمام امکانات مادی و فنی ذخائر نهفته طبیعت را کشف و استخراج نمائیم است که ، می توان بر نابسامانیهای اقتصادی غلبه کرد .

www.KetabFarsi.com

رابطه تولید با توزیع

آیا میان اشکال تولید، و مناسبات توزیع رابطه‌ای هست؟

اسلام و مارکسیسم، بنا به مبانی اقتصادی خاص خود، پاسخهای متفاوتی به سؤال بالا داده‌اند.

به عقیده مارکسیستها بین تولید و توزیع، رابطه جبری وجود دارد، بدین معنا که طبق اصل تطور، هر یک از اشکال تولید با سیستم توزیع ویژه‌ای متناسب بوده و لزوماً آن را ایجاب می‌کند. به عبارت دیگر توزیع تابع مقتضیات تولید است. وقتی روابط تولیدی جامعه بهم خورده، و روابط تولیدی تازه‌ای به منصفه ظهور برسد، از آنجا که سیستم توزیع قبلی با مناسبات تولیدی تازه سازگار نیست، از میان می‌رود، و سیستم توزیع تازه‌ای که با مناسبات تولیدی حاکم سازگار باشد و مزاحمتی در راه تکامل اش به وجود نیاورد، جایگزین آن می‌گردد. البته این تحول تاریخی همراه با کشمکشها و برخوردهای شدید اجتماعی است. این، قانون تغییر ناپذیر تاریخ است و بخلافی به آن راه ندارد. حال باید دید که محصول چگونه توزیع می‌شود؟ چه کسانی حق مالکیت و سائل تولید را دارند؟ آیا توزیع بر اساس مالکیت برده‌داری فئودالی، بورژوازی و یا پرولتاریائی صورت می‌گیرد؟ جواب این است که توزیع هر طور مصلحت تولید اقتضا کند انجام می‌شود، بنابراین در

هر مرحله مشخص تاریخی، تولید سیستم توزیع موقتی را که با تکامل و ادامه حیاتش متناسب باشد، اخذ می‌کند.

این نظریه را بطور مفصل، در جلد اول همین کتاب مطالعه نمودیم، نتایج علمی و فلسفی مختلفی که در حاشیه این بحث به دست آمد، نارسا بودن نظریه را، در مورد تفسیر تاریخ نشان می‌دهد^(۱) بعلاوه در بعضی از مباحث گذشته همین کتاب نظر اسلام را در خصوص عدم ارتباط تولید و توزیع مطالعه کردیم^(۲).

۱- ر - ک جلد اول همین کتاب ص ۱۷-۱۹۶

۲- ر - ک * * * * * ص ۳۱۶-۳۲۷

تولید و تامین توزیع عادلانه

با آنکه ارتباط جبری تولید و توزیع ، طبق تفسیر مارکسیستی که آن را یک جریان تاریخی می‌شناسد ، مورد قبول اسلام نیست ، ولی آن را هرگز بطور مطلق انکار نکرده است . بستگی میان مناسبات تولیدی با سیستم توزیع را نباید به مثابه قانون طبیعی و رابطه ضروری تلقی کرد . زیرا مکتب اقتصادی می‌تواند روابط مزبور را تعیین و خط مشی تولیدی جامعه را به مقتضای توزیع مشخص سازد.

ایده مزبور بر نکات زیرمبتمنی می‌باشد:

۱- اقتصاد اسلامی، قوانین پیشنهادی خود را در مورد توزیع ، در هر زمان و مکان ثابت و درست می‌شناسد. بین دوره‌های مختلف الکتربسته و اتم ، با عصر بخار و عصر بخار با دوره رواج آسیاب‌بادی و کار بدی ، از این جهت تفاوتی نیست. مثلاً قانون تصاحب محصول کار از طرف عامل آن، در تمام دوره‌ها قابل پیاده کردن و اجراست.

۲- فعالیت‌های تولیدی انسان به تعبیری همان اجراء و عملی شدن قواعد عمومی توزیع است . مثلاً احیاء زمین میته ، کشیدن آب از چاه ، جمع‌آوری هیزم و استخراج معادن که کارهای تولیدی است، در عین حال اجراء قواعد عمومی

توزیع نسبت به ثروت‌های مزبور نیز محسوب می‌گردد. بنا بر این تولید، در واقع پیاده کردن قوانین توزیع میباشد.

۳- با تکامل ابزار فنی و ترقی سطح تولید، قدرت انسان در مقابله با طبیعت بیشتر شده، و می‌تواند به مقیاس بزرگتری دست اندر کار تسخیر طبیعت شود. در نتیجه امکان تخلف از قواعد عمومی توزیع نیز بیشتر می‌گردد. بطوری که توازن عمومی و عدالت اجتماعی مورد تهدید قرار می‌گیرد. مثلاً موضوع احیاء زمین را در نظر بگیریم، در دوره رواج کار یسدی، انسان نمی‌توانست اراضی وسیعی را احیاء و آباد نماید، زیرا به علت محدود بودن قدرت تولید و وسائل کشت، تنها قطعات کوچکی را می‌شد آباد کرد، از این رو نه امکان تخلف از مقررات توزیع وجود داشت، و نه به حکم قاعده معروف که حقوق را در زمین محدود به میزان احیاء شده آن می‌داند، فرد می‌توانست اراضی وسیع را تصاحب نماید، ولی انسان در عصر ماشین قدرت دارد که قطعات وسیعی را احیاء و از قوانین توزیع تخلفی کند، در این حالت ناگزیر باید سازمان تولید را به نحوی ارشاد نمود که با هدفهای عدالت خواهانه سازگار باشد.

رابطه مکتبی بین تولید و توزیع در اسلام، از همینجا ناشی می‌شود. یعنی در حقیقت از ایده ارشاد شده، به عنوان حالت عملی و اجرایی قوانین توزیع که توزیع عادلانه را تضمین کند.

حق دخالت دولت - ولی امر - در تولید، برای همین است که تولید به سمت توزیع عادلانه ثروت، رهبری شده و قانون توزیع، به مرحله عمل درآید، و از اصاله‌ای که منجر به تخلف از قوانین می‌شوند، جلوگیری گردد. مثال زمین که قبلاً آوردیم، یعنی آنجا که امام - دولت - اجازه احیاء را به افراد فقط در حدودی می‌دهد که عدالت اجتماعی تهدید نشود، ناظر بر همین اصل است. این مسأله را به تفصیل در قسمت مربوط به دولت، بررسی خواهیم کرد.

بطور خلاصه می‌توان گفت اصل «مداخله دولت» در امور اقتصادی که به

موجب آن دولت، تولید را ارشاد می‌نماید به مثابه وسیله‌ای است که دولت اسلامی همواره برای ضمانت اجراء قوانین عمومی توزیع، جلوگیری از کج‌روییها و تخلف از عدالت اجتماعی در اختیار دارد.

* * *

www.KetabFarsi.com

رابطه تولید و تجارت

گفتیم تولید تغییر شکل دادن است به مواد طبیعی، برای آنکه انسان با آنها بتواند حاجتهایش را برطرف نماید^(۱).

تجارت به معنای لغوی، نقل اشیاء است از محلی به محل دیگر، و در اصطلاح به داد و ستد هائی که از طریق عقود بیع و غیره انجام شود اطلاق می گردد.

۱ - تولید از نظر علماء اقتصاد کلاسیک، ایجاد منفعت تازه است. ما در این مورد، اثر تعریف بالا پیروی می کنیم، زیرا تعریف کلاسیکها، مستلزم تعمیمی نادرست است، کلاسیکها منفعت را وجود صفتی در اشیاء می دانند که حاجتی از حاجتهای انسان را برطرف نماید. این صفت، جنبه ذاتی یا موضوعی نداشته، و صرفاً از میل و رغبت ولو بد شخص، ناشی می شود. مثل میل به گیاهی که انسان به غلط گمان کند برای درمان و یا پیشگیری از آن مفید است.

چنین تعریفی از تولید و منفعت، شامل عمل کسی هم می شود که فی المثل مردم را بفریبد که فلان چیز برای درمان یا پیشگیری از فلان مرض مفید است. زیرا در اینجا نیز منفعت تازه ای به وجود آمده که از میل به مصرف آن ماده برای دفع حاجت ناشی شده، اگر چه هیچ فعالیت اقتصادی روی آن ماده صورت نگرفته باشد.

این تعمیمی است که از تعریف کلاسیکها، نتیجه می شود. به این دلیل ما، تولید را تغییر شکل دادن مواد طبیعی به طوری که با آنها، انسان بتواند حاجتهای خود را برطرف کند، تعریف کردیم. بنابراین برای آنکه عملی تولیدی محسوب شود، باید در نتیجه آن عمل هم منفعت تازه ای ایجاد و هم به نحوی از انحاء کاری روی طبیعت صورت گرفته باشد.

بدیهی است که تداول با توجه به معنای لغوی کلمه، نوعی کار تولیدی محسوب می‌شود. زیرا با انتقال ثروت از نقطه‌ای به نقطه دیگر اغلب «منفعت تازه» ایجاد شده و این خود نوعی تغییر شکل در ماده، محسوب می‌گردد. انتقال ثروت چه عمودی باشد مانند صنایع استخراجی که مواد اولیه از اعماق زمین به سطح زمین منتقل می‌شوند، و چه افقی مثل بردن کالا به بازار فروش، در هر دو حالت، کالا تغییر شکل یافته و برای مصرف و رفع نیاز انسانی، آماده می‌گردد.

ولی مفهوم تجارت به معنای قانونی کلمه، که انتقال حقوق با مالکیت از شخصی به شخصی دیگر است، و در عملیات بازرگانی به چشم می‌خورد، باید روشن شده، و ارتباطش با تولید مشخص گردد.

از این جهت، نظر اسلام در مورد رابطه تولید و تجارت، و ماهیت رابطه مزبور را می‌توان در کادر عمومی و کلی مکتبی جستجو کرد.

تجارت و رابطه‌اش با تولید نه تنها از لحاظ مکتبی و تئوریک قابل توجه است، بلکه بخاطر نقش حساسی که در وضع سیاست عمومی، و قانون‌گذاری در قلمرو آزادی نظر حقوقی است که دولت بر حسب شرایط روز آن را تأمین می‌کند، حائز کمال اهمیت می‌باشد.

مفهوم تجارت

از مطالعه نصوص و احکام و به طور کلی از جهت عمومی قانون‌گذاری نتیجه می‌شود که در نظر اسلام، تجارت از لحاظ مبدا یکی از شعب تولید شناخته شده، و لذا نمی‌توان آن را از زمینه عمومی و کلی سیستم اقتصادی جدا دانست.

این مفهوم که با استشهاد به پاره‌ای از نصوص و احکام، توضیح داده خواهد شد، با مسأله تداول از لحاظ تاریخی، و مراحل توسعه و ضرورت‌های ناشی از آن، بطور کلی اتفاق و هماهنگی دارد.

به ظن قوی تجارت - داد و ستد - به مفهوم وسیع کلمه، در جوامع اولیه

که تولید معمولاً، برای مصارف شخصی و حاجتها در نهایت سادگی بوده و احتیاجی به مبادله کالا نبوده، وجود نداشته است. از نقطه نظر تاریخی و اجتماعی، مبادله از هنگامی شایع گردیده که تقسیم کار پیدا شده و هر کس رشته تولیدی مخصوصی را پیشه خود ساخته، و در آن رشته، محصولی بیش از حد نیاز شخصی تولید، و از راه مبادله محصول اضافی با محصولات دیگران مایحتاج خویش را تهیه کرده است. به عبارت دیگر، محصول مازاد خود، محصول مازاد دیگران معاوضه نموده است. بدین ترتیب تنوع و کثرت حاجتها، تقسیم کار، و مبادله را به مقیاس وسیع پدید آورده است.

از باب مثل، تولید کننده گندم که به پشم احتیاج دارد، فقط گندم تولید می کند، و با واگذاری گندم مازاد به تولید کننده پشم که به گندم احتیاج دارد، نیازش را نسبت به پشم، برطرف می سازد، در این مثال، تولید کننده گندم مستقیماً با مصرف کننده آن، در تماس است، چنانکه چوپان تولید کننده پشم نیز با مصرف کننده پشم، سروکار پیدا می کند. طبق این رابطه، مصرف کننده همواره به اعتباری دیگر، تولید کننده نیز هست.

پس از این مرحله ابتدائی و ساده میان تولید کننده و مصرف کننده، واسطه پیدا می شود و تولید کننده پشم، دیگر محصولش را بطور مستقیم به تولید کننده گندم نمی فروشد، بلکه شخص ثالثی در نقش واسطه بین آنها ظاهر می شود که خود مقادیر پشم عرضه شده را میخرد، ولی نه به جهت مصرف شخصی، بلکه به قصد فروش به خواستار آن. بنا بر این تولید کننده گندم، بجای آنکه خود بدو با تولید کننده پشم در تماس باشد، با واسطه، یعنی کسیکه محصول را جهت فروش به بازار عرضه میدارد، معامله میکند. از اینجا امور تجارتی نضج گرفته، و در اغلب موارد واسطه ها بین تولید کننده و مصرف کننده فاصله می شوند.

در نتیجه معلوم می شود تجارب، یا انتقال ملکیت - در هر دو حالت، چه در تماس مستقیم تولید کنندگان بایکدیگر و چه در تماس غیر مستقیم یعنی با وجود واسطه ها - به کاری تولیدی مسبوق است که ملکیت کالائی درازاه ثمن، به غیر منتقل

می‌شود. در مورد اول، صاحب پشم شخصاً تولید محصول می‌نماید آنگاه در عوض کالائی که دریافت می‌کند، ملکیت محصول خود را به شخص مقابل واگذار می‌نماید. در مورد دوم، واسطه پشم را به بازار انتقال داده، و از آن نگهداری می‌کند، تا هر موقع مشتری پیدا کرد، آن را در دسترس قرار دهد.

عمل مزبور، نوعی کار تولیدی است، زیرا سودی که فروشنده با انتقال ملکیت کالا به غیر در مقابل دریافت عوض به دست می‌آورد، نتیجه کار تولیدی است که انجام داده، نه معلول نفس انتقال ملکیت.

پیدایش سیطره خودخواهی و خود پرستی بر روابط تجاری، تجارت را از وضع طبیعی و درست آن که ناشی از حاجت‌های عینی و منطقی بشر بوده، مخصوصاً در عصر سرمایه‌داری کنونی، منحرف ساخته است در نتیجه صفت تولیدی و مفید بودن در مبادلات از بین رفته، و عملیات بازرگانی، بی آنکه فروشنده «کار تولیدی» انجام داده باشد، به صورت هدفی اصیل و سودجویانه درآمده است. در نتیجه اگر قبلاً مبادله بسبب تولیدی بودن منشاء سود بود، اینک وضع تغییر نموده و صرفاً بخاطر پدیده‌ای قانونی انتقال مالکیت، منشاء سود گردیده است. لذا در تجارت سرمایه‌داری می‌بینیم که گاهی عملیات قانونی انتقال مالکیت، بدفعات نسبت به کالای واحدی انجام می‌شود. به تبع تعداد واسطه‌ها بدون آنکه کالا و منفعت تازه‌ای بوجود آمده باشد، و از این راه بسیاری سود می‌برند.

بدیهی است که اسلام، فعالیت‌های بازرگانی را به شیوه‌ای که در رژیم سرمایه‌داری رایج است، محکوم نموده، زیرا عملیات مزبور، با درک اسلام از مبادله که آنرا جزئی از تولید می‌داند، منافات دارد. لذا اسلام همواره شرائط تجارت را بر اساس نظریه مخصوص به خود معین و منظم کرده و نخواسته که از لحاظ حقوقی میان مقررات آن که مثلاً در عقود بیع آمده با مقررات تولید، حدفاصلی بیندازد.

نصوص مربوط به مفهوم تجارت

حال که اساس نظر اسلام را درباره تجارت دانستیم^(۱) به آسانی می‌توانیم آن را از خلال نصوص و مجموعه احکام و مقررات روینا، بررسی کنیم. از جمله نصوصی که نظر اسلام را در مورد تداول مشخص می‌نماید، دستورالعملی است که در نامه علی به مالک اشتر حاکم مصر، آمده است: «آنگاه نسبت به بازرگانان و صاحبان صنایع توصیه، سفارش می‌کنم که با آنها به خوبی رفتار نمایند، چه آن عده که سرمایه‌شان را در شهر و دیار خود و چه آنها که در خارج از محل زندگی‌شان، به کار انداخته، و مدام در رفت و آمدند. زیرا آنها جلب‌کننده منفعت و وسیله ازدیاد ثروت‌اند و با سرمایه خویش از نقاط دور دست، ثروت را به خشکیها، دریاها، دشتها و کوههای قلمرو تو می‌کشاند، و از نقاط دور دست مایحتاج مردم را فراهم می‌آورند». در این نص، بازرگانان و صاحبان صنایع یعنی تولیدکنندگان، در یک ردیف آمده و هر دو گروه، منشاء منفعت تلقی شده‌اند. بازرگان و صنعتگر هر دو منفعت ایجاد می‌کنند، و بالاخره موضوع جلب کالا از نقاط دور دست و منافی که به وسیله گروههای مزبور عاید می‌شود، تشریح گردیده است.

پس تجارت نیز نوعی کار تولیدی و مفید بوده و منافع حاصله از آن در آمد تولیدی محسوب می‌شود، نه آنکه صرفاً درآمدهائی ناشی از نقل و انتقال مالکیت باشد.

این مفهوم را نباید صرفاً تصویری مجرد و نظری انگاشت. بلکه از اصل قانونی اختیارات دولت در وضع مقررات مالی و اقتصادی حکایت می‌کند، ضمناً موضع‌گیری سیستم اسلامی را در برابر مسائل روز- عملی- می‌نمایاند.

۱- برای آنکه نمایان ساختن این قبیل مفاهیم از احکام آسان باشد، بهتر است از آنها با تعبیر جهت‌گیری اسلامی، یاد کنیم.

مقررات مربوط به تجارت

۱- به نظر فقهای چون عمانی، صدون، شهید ثانی و چند تن دیگر، وقتی مثلاً شخص گندمی بخرد، قبل از آنکه آنرا تحویل بگیرد، نمی‌تواند به قیمت بیشتر بفروشد، و تفاوت را به‌عنوان سود بردارد. هر چند از نظر حقوقی، مالکیت به‌صرف عقد به‌خریدار منتقل شده و امر ایجابی دیگری ضروری نیست، ولی اگر تحویل گرفته باشد، فروش گندم به‌بیشتر از قیمت خرید بلامانع است. پس خریدار به‌واسطه عقد صاحب گندم می‌شود، هر چند آن را قبض نکرده باشد ولی با گندمی که هنوز تحویل نگرفته، حق ندارد معامله‌ای انجام دهد، و از این راه سود ببرد، زیرا سود تجاری باید با استناد کار باشد، و تجارت را نباید صرفاً يك رابطه حقوقی محض تلقی کرد که بدون انجام کار سود آور باشد.

به این نظریه، در برخی از نصوص حقوقی نیز اشاره شده است. در خبر علی بن جعفر است که، «از امام موسی بن جعفر، درباره کسی که طعامی را می‌خرد، سؤال کردم که آیا می‌تواند طعام را قبل از قبض بفروشد؟ امام پاسخ داد: اگر بسود بفروشد نمی‌تواند، مگر آنکه قبض کرده باشد، ولی اگر به قیمت خرید، بفروش رساند و سود نبرد، فروش آن بلامانع است.»

۲- در آراء اسکافی، عمانی، قاضی، ابن زهره، حلبی، ابن حمزه و بسیاری از فقهاء آمده است که: وقتی تاجر، کالای مؤجل را به ثمنی نقد خریداری کند، در سررسید نمی‌تواند آن را قبل از قبض، به مبلغ بیشتر بفروشد.

مثلاً اگر گندمی را از زارع نقداً خریداری کنید، و توافق شده باشد که پس از يك ماه گندم را به شما تحویل دهد، نمی‌توان پس از گذشت يك ماه، همان گندم را قبل از قبض، به بهاء بیشتر فروخت، و به صرف يك رابطه قانونی یعنی با انتقال ملکیت از خود به غیر، سودی به دست آورد، ولی البته می‌توان جنس را به قیمت خرید، فروخت.

طرفداران نظریه فوق، در این خصوص به بعضی روایات و از جمله به حدیث منقول از حضرت امیرالمؤمنین اشاره می‌نمایند: هر کس طعام یا عذوقه را به مدت خریداری نماید، و در رأس مدت، مبیع را طبق قرارداد نیافت و پولش را مطالبه کرد، فقط اصل سرمایه او مسترد خواهد شد. (بدین گونه) نه ظلم کنند و نه ظلم ببینند. در حدیث دیگر، از یعقوب بن شعیب نقل شده که از امام صادق پرسید درباره کسی که گندم و خرما را بطور سلف به صد درهم می‌خورد، هنگام تحویل مبیع، صاحب کالا می‌گوید که بیش از نصف آن مقدار جنس در اختیار ندارم. اگر مایلی نصف آن را گندم و نصف دیگر را، وجه نقد بگیر. حضرت فرمود: اگر به همان اندازه که داده، و نه بیشتر، مسترد دارد، بلامانع است. (۱)

۳- در نصوص بسیاری، از به پیشواز کاروانهای تجارتی رفتن (۲) اعم از اینکه بار کالا یا میوه داشته باشند و نیز از اینکه تاجر شهر نشین واسطه فروش کالای روستائیان (۳) شود نهی شده است. در حدیث است که رسول اکرم فرمود: نباید هیچیک از شما، (به عنوان پیشدستی در خرید) به خارج از شهر رود، و نباید فروشنده شهری، واسطه فروش متاع روستائی شود.

منظور از پیشواز کاروانها رفتن، خروج تاجر است از شهر برای زودتر رسیدن به صاحبان کالا و خرید از ایشان، قبل از آنکه به شهر داخل شوند، آنگاه مراجعه به شهر و فروش کالا به مردم. بیع الحاضر للبادی، این است که تاجر شهری،

(۱) این نصوص بر همان حکم مورد نظر ما، دلالت دارد، بشرطی که هدنی از نهی در آنها، منع مشتری از فروش کالای سلفی، به قیمت بیشتر، قبل از دریافت و پس از رسیدن مدت باشد. اما هر گاه نصوص در صدد بیان حق مطالبه مشتری در صورت فسخ عقد که به استناد خیارتناهی از تسلیم نکردن کالا از طرف فروشنده در موعد، برایش پیدا می‌شود، باشد. در این حال، معنای نهی این است که مشتری هر گاه کالای سلفی را در رأس مدت دریافت نموده و عقد را فسخ کند جز استرداد اصل مقدار ثمن، حق مطالبه چیز دیگری را ندارد. از این رو، دلیلی بر نهی از فروش کالا به قیمت بیشتر، قبل از دریافت کالا، وجود ندارد.

(۲) زلفی رکیان.

(۳) بیع الحاضر للبادی.

متصدی امور روستائینی که به شهر می آیند بشود، به این ترتیب که محصولات عرضه شده مثل میوه و لبنیات و غیره را از ایشان خریده و به دیگران بفروشد و از این راه سود ببرد.

بدیهی است که ممنوعیت این اعمال، سمت نظریه اسلامی را که ما در پی اثبات آن هستیم، نشان می دهد، زیرا فلسفه ممنوعیت مزبور، از میان برداشتن واسطه ها و هر گونه طفیلی گری در جریان تولید است. بخاطر آنکه واسطه تولید کننده را از مصرف کننده جدا ساخته، و بدون آنکه واقعا «کاری» انجام دهد، به صرف واسطه گری در آمد و منفعتی به جیب می زند.

بنابراین اسلام با واسطه گری بخاطر آنکه فاقد هر گونه محتوای تولیدی بوده و صرفاً به خاطر تحصیل سود انجام می شود، و این تحمیل زیادی بر جامعه است، مبارزه می کند.

تولید برای چیست؟

برای چه تولید می‌شود؟ ابتدا پاسخ مکتب سرمایه‌داری را مطرح می‌کنیم و سپس از طریق بررسی و مقایسه آن با نقطه نظرهای اسلامی، اصول عمده نظریه اسلامی را تعیین می‌نماییم.

نظریه سرمایه‌داری:

رژیم سرمایه‌داری، تنظیم فعالیت‌های تولیدی را به‌مکانیسم قیمت‌ها که طبق مقررات عرضه و تقاضا در بازار آزاد تعیین می‌شود، مربوط می‌داند، زیرا اقتصاد سرمایه‌داری، بر فعالیت مؤسسات خصوصی مبتنی بوده و افراد، فعالیت‌های تولیدی خویش را برای کسب منافع بیشتر بهتر ترتیب که مقتضی بدانند ترتیب می‌دهند. بنابراین، انگیزه‌ای که همیشه ماشین تولید و فعالیت‌های خصوصی را به حرکت در می‌آورد، سودجویی و منفعت‌طلبی است. سود، نابع نوسانات قیمت در بازار بوده و هنگامی که تولیدکننده - یا صاحب مؤسسه اقتصادی - سود بیشتری را پیش‌بینی کند، کالای زیادتر تولید می‌نماید. بدیهی است که افزایش قیمت در بازار، در شرایط عادی، موجب کاهش تقاضا می‌گردد. از اینجا رابطه تولید با تقاضا معلوم می‌شود، زیرا سود، تولیدکننده را به فعالیت واداشته و ترقی قیمت‌ها، سود را به مؤسسات سرمایه‌داری نوید داده، و ازدیاد تقاضا منجر به افزایش قیمت‌ها می‌گردد بنابراین در تجزیه و تحلیل نهائی باید گفت این تقاضای مصرف‌کنندگان است که

جهت تولید را معین نموده، و در اثر تغییر میزان حاجتهای آنهاست که نوسانات تولیدی پیدا شده، و در شرایط مخصوص موجب ازدیاد تقاضا و ترقی قیمتها می‌گردد.

بدین ترتیب جواب مکتب سرمایه داری به سؤال اول یعنی: تولید برای چیست، این خواهد بود که تولید برای برطرف ساختن حاجتهای مصرف کنندگان است، و حاجتهای مصرف کنندگان است که همواره خط مشی تولید کنندگان را تعیین می‌کند.

انتقاد

این شکل تئوریک تولید سرمایه داری، و به عبارت دیگر، سیمای درخشانی است که طرفداران سرمایه داری، به شدت از آن دفاع کرده، و معتقدند که سرانجام فعل و انفعالات سیستم اقتصادی، تولید و تقاضا را هماهنگ و آندو را با یکدیگر متعادل می‌سازد.

اگرچه طرح فوق به طور جزئی صادق است. و ارتباط متقابل تولید و تقاضا را از جهات گوناگون نشان می‌دهد، ولی مفهوم حقیقی تقاضا را روشن نمی‌سازد به دیگر سخن، حاوی تناقضی اصولی میان تولید و تقاضا در سیستم کاپیتالیستی می‌باشد.

تقاضا در رژیم سرمایه داری، بجای آنکه تعبیری از حاجتهای واقعی بشری باشد، معرف پولی نوع محدودی از حاجتها، یعنی آنهایی که منکی بقدرت خرید است، می‌باشد. قدرت خرید، تقاضا و تقاضا حرکت قیمتها را سبب می‌گردد. اما حاجتها و تقاضاهایی که قدرت خرید و پشتوانه پولی نداشته باشد بازار سرمایه داری را اشباع نمی‌کند، و هر اندازه هم که ضروری، حیاتی و عمومی باشند، مورد توجه قرار نمی‌گیرد. زیرا تقاضا برای محرك تولید بودن باید با پول همراه باشد. بنابراین حاجتها و تقاضاهایی که از چنین پشتوانه‌ای برخوردار نیستند، در راهبری سازمان تولید سرمایه داری، نقشی ایفای نمی‌نمایند، و فعالیتهای خصوصی بنا به قاعده

جلب سود شخصی، به‌راستی غیر از رفع حاجت‌های حیاتی و ضروری اکثریت مردم سوق داده می‌شود.

اینک، بطلان دعاوی لیبرالیستها - طرفداران اقتصاد آزاد - به‌خوبی معلوم می‌گردد. چه در رژیم سرمایه‌داری اکثریت جامعه قدرت خرید کم، و اقلیت قدرت خرید زیاد داشته و همین اقلیت که ثروت عمده جامعه را در اختیار دارد، جهت اصلی تولید را مشخص و معین می‌گرداند. و به واسطه تحمیل اراده و خواست‌های اقلیت بر مدار تولید، تقاضاهای ضروری و حیاتی اکثریت کم درآمد، همواره با ناکامی مواجه شده، و شکاف طبقاتی بین اغنیاء و فقرا روز به‌روز بیشتر و عمیقتر می‌گردد. از آنجا که اقلیت، تمام کالاهای غیر ضروری را می‌تواند برای خود تهیه کند، و در مقابل اکثریت تهیدست، حتی از تهیه کالاهای ضروری بطور کامل عاجز است، کلیه امکانات تولیدی صرف ساختن کالاهائی می‌شود که احتیاجات همین اقلیت مرفه را برآورد، و هوسهای سیری ناپذیر روز افزونشان را ارضاء نماید، و دیگر توجهی به رفع حاجت‌های عمومی نخواهد شد، مگر به‌اموری که باز هم منافع تولید کنندگان بزرگ را تأمین نماید. به‌این ترتیب چه‌بسا در همان زمان که بازار سرمایه‌داری، از اشیاء لوکس و تجملی انباشته شده، از کالاهای ضروری و مورد نیاز عموم، یا اصلاً یافت نشود، و یا آنکه به‌مقدار کافی در دسترس همگان نباشد.

نظریه اسلام:

نظریه اسلام را در نکات زیر خلاصه می‌کنیم:

۱- اسلام، سازمان تولید اجتماعی را موظف به تولید کالاهائی کرده که مورد نیاز عمومی جامعه است، و میزان آن را تا حد اشباع نیازمندیهای حیاتی یعنی تا جایی که احتیاجات ضروری هر کس برآورده شود تعیین کرده است. تا هنگامی که حجم کالاهای ضروری به‌حدی نرسیده که تکافوی احتیاج عمومی را بنماید، صرف نیرو، جهت تولید سایر کالاها اجازه داده نشده است. در نتیجه

www.KetabFarsi.com

مسئله دولت در اقتصاد اسلامی

۲- موارد اختلاف بین نظریه اسلام
و مارکسیسم

۱- تامین اجتماعی

اسلام دولت را مکلف به تامین کامل وسائل زندگی عموم افراد کرده است. دولت این وظیفه را معمولاً طی دو مرحله و یا به دو صورت انجام می‌دهد: در مرحله اول، دولت با تأسیس واحدهای اقتصادی، امکانات شرکت‌مفید و مؤثر مردم را در فعالیتهای اقتصادی تهیه می‌کند، تا بتوانند با کار و کوشش، زندگی خویش را اداره نمایند. مرحله دوم موقعی است که دولت به واسطه وجود شرایط استثنائی نمی‌تواند رأساً مؤسسات اقتصادی دائر نمایند ولی با قائل شدن تسهیلات سرمایه‌ای و تامین مالی سرمایه‌گذاری‌ها مقدمات کارها را فراهم می‌نماید.

تامین اجتماعی بر دو پایه استوار می‌باشد:

یکی اصل کفالت همگانی یعنی مسئولیت متقابل افراد نسبت به همدیگر و دیگری اصل سهم بودن جامعه در درآمدهای دولتی. هر یک از این دو اصل از نظر نوع حاجتهائی که به استناد آنها باید تامین شود، و نیز تعیین حداقل، برای گذران زندگی، نکات ویژه‌ای را حائز می‌باشند.

اصل اول، حاکی از لزوم تامین حاجتهای حیاتی و ضروری افراد است. در صورتیکه اصل دوم، از این حد گذشته، وسطیحی بالاتر و مترقی‌تر را تضمین می‌نماید.

برای روشن شدن ایده ضمان لازم است بررسی هر دو اصل و مقتضیات و

ادله شرعی آنها بپردازیم.

اصل اول:

اصل نخستین، موضوع مسئولیت متقابل همگانی است که به موجب آن مسلمانان جهان کفالت یکدیگر را بر عهده داشته و اسلام در حدود امکانات، آن را فریضه‌ای مثل سایر فرائض، لازم‌الاجرا دانسته است.

این امر، در حقیقت حاکی از وظیفه دولت، در ملزم نمودن مردم به رعایت تکالیف قانونیشان است. دولت در سازمان جامعه اسلامی، ضامن اجراء احکام، آمر بمعروف و ناهی از منکر بوده و نیز مسئول صحت اجراء مقررات می‌باشد. کسانی را که از اداه واجبات شرعی، و امثال تکالیف الهی، سرباز می‌زنند، باید وادار به تبعیت از قانون نمایند. بنابراین همانطور که مکشف است برای جهاد، مسلمین را بسیج کند، همچنان نیز باید آنها را، مجبور به انجام وظائف مربوط به تامین زندگی ناتوانان سازد، و از لحاظ مالی چنان به زندگیشان بهبود بخشد که نظر الهی، دائر بر اداه فریضه مزبور عملی تلقی شود.

برای آشنائی بیشتر با این اصل بعضی از نصوص حقوقی را متذکر می‌شویم تا میزان مسئولیت گفته شده را بهتر دریابیم.

در حدیث صحیح از سماعه آمده است که «از امام صادق جعفر بن محمد پرسیده شد که گروهی دارای مال و ثروت بسیار، و عده‌ای سخت در مضیقه‌اند. به طوری که زکات هم در امورشان گشایش نمی‌دهد. آیا درست است که در این دوران قحطی عده‌ای سیر، و عده‌ای دیگر گرسنه بسر برند؟ امام پاسخ داد: مسلمانان با هم برادرند، نباید به یکدیگر ستم روا داشته و همدیگر را خوار دارند، نباید به محرومیت هم راضی باشند. مسلمانان باید در این راه تلاش کنند، با هم بکوشند و تعاون نمایند و به اهل حاجت مدد برسانند.»

در جای دیگری، امام جعفر صادق فرموده است: «هر مؤمنی که شخصاً بتواند احتیاج مؤمنی را بر طرف نماید و نکند، و یا دیگری برای عمل قادر باشد،

و او مانع گردد، خداوند، در قیامت او را با چهره سیاه و دیدگان حیرت زده، و دستهای بسته به گردن بر میانگیزاند، آنگاه خطاب خواهد شد: این است آنکه به خدا و رسول خیانت کرده است، بعد دستور داده می شود او را به آتش برند. بدیهی است که عقوبت با آتش نشان می دهد که رفع حاجت دیگران در حدود توانائی، وظیفه واجب مسلمان شناخته شده است و گرنه کسی به علت ترك امر غیر واجب، با آتش نباید مجازات بشود.

کلمه حاجت، در حدیث هر چند بطور مطلق بکار رفته، ولی از آن یقیناً حاجت شدید، که حدیث اول نیز حاکی از آن می باشد مورد نظر بوده است، زیرا رفع حاجتهای ناچیز، وظیفه اجتماعی و همگانی محسوب نگردیده است. از آنچه گفته شد: نتیجه میگیریم که کفالت همگانی یا مسؤلیت متقابل افراد در مقابل یکدیگر، به حاجتهای ضروری محدود شده است. لذا به استناد حدیث نخستین، اگر کسی بیشتر از حد نیاز شخصی، مال و ثروت داشته باشد نباید نیاز دیگران را نادیده گرفته و خویشش را غیر مسئول تلقی کند. بلکه موظف است، به وظیفه اجتماعی کفالت عمل نموده، و به کمک افراد بشتابد، و از آنها رفع نیاز کند.

اسلام کفالت همگانی را با اصل اخوت اسلامی مربوط گرفته، تا نشان دهد که اصل مسؤلیت متقابل اجتماعی، صرفاً از نظر اخذ مالیات از درآمدهای اضافی وضع نگردیده، بلکه از نظر علمی از مسأله اخوت ریشه می گیرد. با این تعبیر روشن می شود که مقررات مربوط به کفالت ناشی از رابطه برادری و عضویت در جامعه واحد بشری که دولت ضامن اجراء آن است میباشد. حاجتهائی که به استناد حق مزبور باید برآورده و ارضاء شوند، آنهایی است که از لحاظ اقتصادی ضروری و لازم تشخیص داده شوند.

ملاك ضرورت و شدت حاجتها، خود جنبه عملی زندگی است که معلوم می دارد کدام حاجتها در درجه اول اهمیت قرار دارند و در نتیجه بدون ارضاء آنها زندگی باسختی می گذرد.

اصل دوم:

وظیفه دولت در تأمین سطح زندگی مناسب برای افراد، صرفاً مستند و محدود به اصل اول نمیباشد. زیرا همچنانکه پیشتر نیز اشاره کردیم، اصل دیگری هم شناخته شد که آن، سهم و حق جامعه در منابع ثروت است. به موجب این حق دولت مستقیماً و رأساً وظیفه دارد تا سطح زندگی مناسبی را برای کسانی که عرفاً به این حد از رفاه مادی نرسیده‌اند، فراهم کند.

اینک طبق نصوص راجع به حدود مسئولیت مزبور، با آنچه درباره اصل اول گفتیم، فرق دارد. زیرا در اینجا دولت بیشتر از آنکه وظیفه داشته باشد که احتیاجات ضروری و شدید را بر طرف نماید، موظف است که سطح زندگی متناسب با شرائط و مقتضیات روز را برای افراد تضمین و تأمین نماید. زیرا مسئولیت و ضمان دولت در این مورد، ضمان اعاله است؛ اعاله فرد، تهیه وسائل و لوازم زندگی او، بطور مکفی است. مفهوم زندگی مکفی، مفهومی است وسیع و قابل انعطاف. بدین معنا که هر اندازه درجه رفاه و آسایش عمومی بیشتر شود، مضمون فوق نیز گسترش می‌یابد. بنابراین دولت باید حاجتهای اصلی و عمومی به‌غذا، مسکن و لباس را تأمین کند. اشباع این حاجتها باید، از لحاظ کمیت و کیفیت، با توجه به شرائط روز، کافی و شایسته باشد. بعلاوه حاجتهای درجه دوم که به واسطه بالا رفتن سطح زندگی، پیدا میشوند را نیز باید بر طرف نماید.

نصوص حقوقی که مسئولیت مستقیم دولت را در این خصوص مسلم گردانده و نشان دهد که ضمان در این مورد، ضمان اعاله، یعنی تضمین سطح زندگی مکفی و متناسب است، بسیار هستند.

در حدیث از امام جعفر نقل شده است که رسول اکرم در یکی از گفتارهایش گفته است: «هر کس کشتزاری بر جای نهد، محافظت از آن بعهد من است. و هر کس مدیون بمیرد، ادای دینش وظیفه من است. و هر کس مالی از خود بر جای گذارد، در تصرف من قرار میگیرد».

در حدیث دیگری موسی بن جعفر در مقام شرح حقوق و تکالیف امام میفرماید «امام وارث کسی است که وارث ندارد، و مسؤول زندگی و معاش کسی است که درمانده و بی چیز است».

از موسی بن بکر منقول است که حضرت موسی بن جعفر فرمود: «هر کس از راه قانونی، در مقام کسب درآمدی باشد تا با آن خود و خانواده اش را اداره کند مثل شخصی است که در راه خدا جهاد نماید. اگر از عهده کسب بر نیامد، باید از خدا و پیغمبر (بیت المال) به اندازه قوت خانواده اش وام بگیرد. پس در این صورت اگر ببرد و دینش را ادا نکرده باشد، پرداخت آن بر عهده امام است، اگر امام از پرداخت دین خودداری کند، خود مسؤول آن می باشد. خداوند عزوجل می فرماید: صدقات مخصوص فقراء مساکین و ماموران وصول صدقات است و چنین کسی فقیر، مسکین و امدار می باشد»^(۱).

در نامه حضرت امیر المؤمنین علی که به والی مصر نوشته، آمده است که: «... خدا را در نظر آور، خدا را درباره طبقه پائین اجتماع، یعنی بیسنواتیان و نیازمندیانی که چاره ای ندارند، و تیره بختان و زمین گیران. زیرا در این طبقه هستند مردم قانع و مردمی که خیرشان به دیگران می رسد. تو باید برای خدا، حقی را که پروردگار به نفع آنان قرار داده و ترا مأمور استیفاء آن ساخته، ادا کنی، باید مقداری از بیت المال را و قسمتی از غلات سرزمینهای حکومت اسلام را در هر آبادی ویژه آنان سازی. حق دور و نزدیک آنان مساوی است و حق هر یک از

(۱) استشهاد امام به آیه کریمه، به این معنا نیست که مسؤولیت ولی امر در اعاله و انفاق، منحصر به مورد خاصی یعنی زکات است. زیرا در آیه حکمی عام تقریر شده که بهمه اقسام صدقه مربوط بوده، و بنا بر این به زکات منحصر نمی باشد. از این رو، حتی شامل اموال و سرمایه هائی که دولت در اختیار درماندگان و بیسنواتیان قرار می دهد، نیز می گردد، زیرا اینها هم صدقه است. علاوه ولی امر، مکلف به بخش زکات بین اصناف هشت گانه مذکور در آیه نیست و می تواند آن را میان بعضی از آنها قسمت کند. با آنکه نص حدیث موسی بن بکر تایید بر این دارد که: اگر ولی امر دین شخصی را اداء نکند گناه کرده است، و این چیزی نیست جز، مسؤولیت خاص دولت در ضعیفان.

آنان را باید استیفاء بنمائی. مبادا که طغیان و خودسری ترا از توجه به آنان بازدارد زیرا اگر حقشان را تضییع کنی، باین عذر بی ارزشی که کارهای مهم و بسیار دیگری داشتیم، معذور نخواهی بود. بنابراین مبادا، هم و کوشش خود را از ایشان دریغ داری و مبادا در آنان از روی غرور و بی توجهی بنگری.

در میان آنان کسانی هستند که مورد نگاههای تحقیر آمیز دیگران قرار میگیرند از این رو در میان جمع ظاهر نمی شوند و گرفتاریهایشان باتو، در میان گذارده نمی شود. تو وظیفه داری که وضع این دسته را نیز، مورد رسیدگی دقیق قرار دهی بنابراین برای این مقصود، گروهی از مردمان خدا ترس و فروتن را بگمار، تا امور ایشان را به تو گزارش دهند. آنگاه به انجام کارهای آنان پرداز، تا در روز دیدار خداوند، عذری داشته باشی. زیرا این گروه از مردم از هر کس دیگر به عدالت و انصاف نیازمندترند، و در مورد اداء حق هر کس آن را عذر خود در پیشگاه خدا بدای، یتیمان را و پیران سالخورده و بیچاره را که طاقت سؤال و در معرض انظار قرار گرفتن ندارند، کاملاً مورد توجه قرار بده.»

نصوص یاد شده به روشنی اصل تأمین و تضمین اجتماعی را مقرر، و مسؤولیت مستقیم دولت را در اعانه فرد و تأمین سطح زندگی مناسب برای او تشریح میکند.

این اصل تأمین اجتماعی بود که دولت مستقیماً مأمور پیاده کردن آن می باشد. اما اساس تئوریک و نظری آن را باید در حق مشترك جامعه در منابع ثروت جستجو کرد. زیرا منابع مزبور، برای استفاده جمعی بطور کلی و نه برای گروهی خاص آفریده شده،

«خلق لكم مافی الارض جميعاً آنچه را در زمین است برای همه شما آفریده» به دلیل حق مشترك و همگانی، هر کس حق دارد با انتفاع از ثروتهای طبیعی، زندگانی خوبی داشته باشد. بنابراین، وظیفه دولت است که فرصت کار را برای همه مردم فراهم نماید، و هر کس فرصت لازم را به دست نیآورد یا از کار کردن درماند، امکان بهره مندی و مشارکت در ثروتهای طبیعی تا حد يك زندگي

مرفه را برایش تضمین نماید.

بنابراین مسؤلیت مستقیم دولت در ضمان، بر پایه حق عام جامعه در بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی، و وجود این حق به نفع کسانی که از کار کردن ناتوانانند استوار می‌باشد.

راه عملی اجراء هدف‌های مزبور، ایجاد بعضی بخش‌های عمومی در اقتصاد اسلامی است که تأمین هزینه‌های آن از محل درآمدهای عمومی و ثروت‌های دولتی معرفی شده است. به این ترتیب از تضييع حق ضعفا و احتكار سرمايه‌ها توسط اقوياء ممانعت بعمل آمده و درآمدهای لازم تأمین شده است. پس در این مورد، اصل حق مشترك جامعه در انتفاع از ثروت‌های طبیعی و مسؤلیت مستقیم دولت در تأمین سطح زندگی مرفه برای تمام مردم و بخصوص افراد ناتوان است.

راه عملی رسیدن به هدف مزبور را در فعالیت‌های عمومی و دولتی باید جستجو کرد.

شاید گویاترین نص تشریحی در این باره که اساس ایده و راهی عملی را نشان میدهد، آیات سوره حشر باشد که نقش فیشی را بعنوان قسمتی از درآمد دولتی و عمومی مشخص می‌گرداند. «وما افاء الله على رسول منهم فما اوجفتم عليه من خيل ولا ركاب، ولكن الله يسلط رسله على من يشاء والله على كل شيء قدير. ما افاء الله على رسوله من اهل القري، فله وللسول وللذي القربى واليتامى، والمساكين، وابن السبيل، كي لا يكون دولة بين الاغنياء منكم»^(۱) و آنچه را ارزانی داشت بر رسولش از آنها، بر آن نه اسپان و نه اشترانی نتاختید (برای آنها زحمتی نکشیدید)، و لکن خداوند پیامبرانش را بر هر که بخواهد مسلط می‌گرداند و او بر همه چیز قادر است. آنچه را ارزانی داشت بر رسولش از اهل شهرها، از آن خدا و رسول و ذوی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل است، تا دستخوش سلطه و جریان بین توانگران نباشد...

از آیات بالا، اساس ایده ضمان را که حق مشترك جامعه در ثروتها محسوب

می‌شود، به روشنی درمی‌یابیم. قسمت آخر آیه: «کی لایکون دولة بین الاغنیاء منکم تا دستخوش سلطه و جریان بین‌توانگران نباشد» جنبه عمومی بودن فیه را تشریح و تفسیر می‌کند. چه از این راه است که حق مشترک جامعه در سرمایه‌های طبیعی تضمین می‌شود، و از احتکار سرمایه‌ها به وسیله اقلیت جلوگیری به عمل می‌آید، و ضرورت مصرف آنها برای رفع نیازمندی ایتم، مساکین و ابن‌السبیل تأکید می‌گردد. تا به این وسیله تمام افراد، از منابع طبیعی و خدادادی، منتفع شده و سهم خویش را از آنها برداشت کند^(۱).

عده‌ای از فقهاء از جمله شیخ حرعاملی فتوا داده‌اند که: مسئولیت دولت در تأمین اجتماعی محدود و منحصر به مسلمانان نیست. لذا «افراد ذمی» که در قلمرو دولت اسلامی زندگی می‌کنند، نیز اگر به علتی مثلاً پیری، نتوانند کار کنند، هزینه زندگیشان از بیت‌المال اسلامی، تأمین می‌شود. شیخ حرعاملی حدیثی

۱- البته روایانی در دست است که دلالت بر نظرهای مخالفی در تفسیر آیه می‌نمایند مثل روایاتی که حاکی از نزول دو آیه، برای دو موضوع مختلف است. یعنی آیه اول در مورد فیه و دومی در غنیمت یا در خمس غنیمت بطور اخص. ولی روی هم رفته از بررسی سلسله روایت معلوم می‌شود، این روایات و سایر روایاتی که همین مضمون را می‌رسانند از نظر سند ضعیف‌اند. لذا تا گزیر از تفسیر آیات، بنابه مفهوم ظاهری آنها هستیم. بدیهی است که ظهور آیات، دلالت بر موضوع واحد، یعنی «فیه» می‌نمایند. آیه اول حق مقابله را در فیه نفی کرده است، زیرا نه اسبی و نه شتری برای کسب آن نتاخته‌اند. آیه دوم محل خرج را تعیین می‌کند.

واضح است که خرج کردن فیه برای دفع نیاز و احتیاجات مساکین، ابن‌السبیل و ایتم، با مالکیت فیه از طرف مقام پیامبری و امامت، منافات دارد. چه روایات صحیح بر این امر دلالت داشته و صحت آن را تأیید نموده است.

بطور خلاصه باید گفت که با توجه به آیه، نتیجه می‌شود که: فیه از نظر ملکیت در تصاحب و تملک مقام پیامبری و امامت است، ولی از نظر مصرف، پیامبر و امام بایستد آن را در همان راهی که آیه نشان داده، از جمله مصالح مورد نظر خدا و رسول و به نفع ذوی القربی، مساکین، ابن‌السبیل و ایتم به مصرف برسانند. از روایت زراره، در مورد تعیین محل خرج فیه به استناد آیه و قید کلی «هر کجا بخواهد مصرف می‌کند» برمی‌آید که امام فیه را هر کجا از موارد تعیین شده در آیه که صلاح تشخیص دهد به مصرف می‌رساند.

از علی نقل کرده است که: امام بر پیرمردی درمانده که گدائی میکرد، گذشت. امیرالمؤمنین پرسید: این چه وضعی است؟ پاسخ داده شد: شخصی است نصرانی امام گفت تا وقتی جوان بوده از او کار کشیدید، اینک که پیر و درمانده شده، طردش کرده اید، مخارج او را از بیت المال بپردازید.

www.KetabFarsi.com

۲- توازن اجتماعی

اسلام، ضمن توجه به مسأله توازن جمعی که آن را به عنوان اصلی در سیاست اقتصادی دولت، به کار می‌برد، دو واقعیت را که یکی جنبه طبیعی و دیگری جنبه مرامی دارد، از نظر دور نداشته است.

مقصود از واقعیت و حقیقت طبیعی، تفاوت افراد انسانی از حیث خصائل و صفات روحی، جسمی و فکری می‌باشد. بدیهی است که مردم از لحاظ قدرت مقاومت در برابر مشکلات، اخذ تصمیم، شجاعت، هوشیاری، سرعت انتقال و نیروی ابداع و اختراع قدرت عصبی و جسمی و غیره با یکدیگر فرق دارند.

بر خلاف نظر طرفداران عامل اقتصادی که تمام پدیده‌های تاریخ حیات انسان را در آن خلاصه می‌کنند، اسلام تفاوتها و تناقضات موجود بین افراد بشری را، معلول حوادث عرضی تاریخ، نمی‌داند. تفسیر این تناقضات از راه بررسی شرائط معین اجتماعی یا عامل اقتصادی خاص، اشتباه است. زیرا هر چند هم که بتوان حالت اجتماعی را بطور کلی، به استناد فلان عامل و شرایط اقتصادی، تفسیر نموده و مثلاً اظهار داشت که رژیم فئودالی یا بردگی، مولود فلان عامل اقتصادیست همچنانکه طرفداران تفسیر مادی تاریخ می‌گویند. ولی هرگز نمی‌توان عامل اقتصادی یا هر وضعیت اجتماعی را برای ذکر علت پیدایش اختلافات و تناقضات خصوصی افراد، کافی دانست. اگر غیر از این باشد چه دلیلی می‌توان برای یک نفر که برده می‌شود، و دیگری که به مقام مالک و ارباب می‌رسد، جست؟

چرا يك نفر با ذكاوت و مبتکر و دیگری برعکس ، بی تحرک و فاقد ابتکار است؟ چرا این دو نفر که در دو قطب مخالف هم قرار دارند نمی توانند جای خود را با یکدیگر عوض کنند؟!!

بدون در نظر گرفتن تفاوت های فکری، و امکانات و مواهب خصوصی، قبل از هر تفاوت اجتماعی و طبقاتی، بین افراد، جواب دادن به این سؤالات ممکن نیست، زیرا همین اختلاف است که تفاوت های طبقاتی را به وجود می آورد و خطاست اگر گفته شود، فلان کس هوشیار و با ذکاوت است ، چون آقا و عضو گروه مرفه الحال میباشد، و فلانی بی ابتکار می باشد، چون عضو گروه زحمتکش و برده است ، زیرا اینکه یکی برده و دیگری ارباب می شود، باید معلول فرقی باشد که در شخصیت آنهاست. همچنین در تعیین وضعیت اجتماعی افراد، به وجود يك سلسله عوامل پسیکولوژیک برمی خوریم که ویژگی های روانی هر کس را بوجود می آورد. پس اختلاف افراد با یکدیگر، حقیقتی است مطلق که نتیجه سازمان اجتماعی معین نمی باشد. بنابراین هر نظریه ای اگر واقع بینانه نباشد نمیتواند این حقیقت را نادیده گرفته، و در امر تنظیم یا تغییر روابط اجتماعی آن را نفی نماید.

حقیقت دوم ، در قانون کلی توزیع بکار رفته و به استناد آن ، کار مبنای مالکیت و حقوق مالکانه شناخته شده است. این قانون را در مباحث مربوط به توزیع دیده ، و محتوای فکری آن را مفصلاً بررسی کرده ایم. حال با جمع بندی این دو حقیقت ، میخواهیم تعیین کنیم، که اسلام به چه ترتیب مسأله توازن جمعی را مدنظر قرار داده است؟

نتیجه ای که از اعتقاد به این دو حقیقت گرفته می شود ، قبول وجود تفاوت ثروت بین افراد است، چه اگر فرض کنیم عده ای در محلی اجتماع و اراضی آن را آباد نمایند، و قاعده کار مبنای مالکیت در روابطشان حاکم باشد، و کسی بهیچوجه استثمار نشود... بزودی بر اثر تفاوت های فکری، روحی و جسمی، اختلاف در میزان دارائی و ثروت آنها پدید خواهد آمد. اسلام، به تفاوت هوشی و جسمی افراد صحنه می گذارد ولی مسأله توازن اجتماعی را در حدود نکات دو گانه بالا عملی و